

بازخوانی مفاهیم خدا و هبوط در الهیات فمینیستی مری دیلی

فرناز عبدالباقیان*

بهزاد سالکی**

چکیده

مری دیلی در کتاب *فراتر از خدای پدر: به سوی فلسفه آزادی زنان*^۱ مفاهیم نهادینه شده مردبنیان ادیان، به ویژه مسیحیت را درباره خدا به چالش می‌کشد و نشان می‌دهد تصویر خدایی که در نهادهای مذهبی ترسیم شده است با نگاه مردسالارانه، غلبه‌جویانه، و استیلاگر تطابق دارد. وی تلاش می‌کند براساس مفاهیم فمینیستی و آموزه‌های صلح‌طلبانه و نظریات مربوط به "گوش سپردن" و "مراقبت" تصویری نو از خدا و امکانات جدیدی برای رابطه دیگرگونه میان انسان و خدا ترسیم کند. تصویر جدید از خدا و انسان براساس دیدگاه‌های اگزستانسیالیستی و اخلاق فمینیستی به نحوی بیان می‌شود که به جای رابطه یک سوپه و غالب-مغلوب در تصویر سنتی مذاهب از خدا و انسان آنها با یکدیگر در تعامل و همدلی به سر می‌برند. این مقاله با بررسی این کتاب و دیدگاه‌های نو و تأمل‌برانگیز آن در مورد بازمعنابخشی به مؤلفه‌های الهیات مسیحی در بستر تجربه زنان گزارشی از دو مفهوم خدا و هبوط ارائه می‌کند.

کلیدواژه‌ها: مسیحیت، فمینیسم، خدا، مردسالاری، آزادی، خواهری، آگاهی، هبوط، گناه
اولی

* کارشناس ارشد فلسفه، دانشگاه آزاد اسلامی، واحد علوم و تحقیقات تهران (نویسنده مسئول)،

abdolbaghianfarnaz@gmail.com

** دانشیار گروه ادیان و عرفان، موسسه پژوهشی فلسفه و حکمت ایران، behzadsalekii@gmail.com

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۰۵/۰۵، تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۸/۱۹

۱. مقدمه

الهیات (theology) دانشی است که در آن از خدا بحث می‌شود. مسائل عمده در این دانش بر سه محور انسان، خدا، جهان، و ارتباط آنها با یکدیگر است. همانطور که پازوکی در مقاله *مقدمه‌ای در باب الهیات*^۲ نوشته این واژه اولین بار در آثار افلاطون در رساله جمهوری استفاده شد. همچنین او یادآور شده افلاطون این وصف را برای شاعرانی که شرحی از تکوین عالم براساس وجود خدایان و یا وصف خود خدایان ارائه می‌دهند بکار می‌برد. بر این اساس شاعران و نویسندگان یونان، مثل هومر و هسیود آنجا که از خدایان می‌نوشتند در زمره حکیمان الهی دانسته شدند. این علم در تقسیم‌بندی ارسطویی ذیل علوم نظری قرار گرفت و به سبب موضوع خود که جواهر مفارق از ماده بود اشرف علوم دیگر و فلسفه اولی خوانده شد. با شروع مسیحیت، الهیات منحصرأ به تعالیم مسیحی اطلاق شد.

۲. پیشینه الهیات فمینیستی

فمینیسم که از اوایل قرن نوزدهم میلادی با دنبال کردن ارزش‌های تساوی طلبانه توانسته بود با انتقاد از سازوکارها و پارادایم‌های مردسالارانه غالب، به مطالبات زنان در اجتماع و سیاست، یعنی حق رأی، دست یابد این بار در نیمه دوم قرن بیستم با توجه به تغییرات گسترده اجتماعی، سیاسی، و اقتصادی آمریکا و رشد آگاهی بیشتر زنان در بستر این تغییرات توانست وارد عرصه‌های بیشتر نظری همچون فلسفه و الهیات شود. ربکا اس. چاپ^۳ تغییرات مؤثر در گسترش آگاهی فمینیستی زنان را تغییرات در حوزه اشتغال، با توجه به ساختار جدید سرمایه‌داری و تحت ایدئولوژی لیبرالی، تغییرات در رسوم تولید مثل و رواج قرص‌های ضد بارداری، تغییرات مربوط به عادات و رسوم جنسی که شامل فعالیت جنسی، شریک‌های جنسی (Sexual partners) و هویت جنسی است، تغییرات در شکل خانواده و میزان افزایش خشونت علیه زنان و کودکان در این دوره معرفی می‌کند. بنابراین، الهیات فمینیستی در نیمه دوم قرن بیستم و با توجه به تغییرات گسترده ذکر شده، با نگاهی انتقادی به بنیان‌ها و پارادایم‌های جنسیتی در دین شکل گرفت تا بتواند دیدگاه‌های جدیدی را در ارتباط انسان با خدا، از طریق زنان و تجربه آنها که در سنت فکری و دینی غربی به عنوان موجودی فرودست، تحت انقیاد و وابسته بودند ارائه کند.

الهیات فمینیستی که با مقاله‌ای تحت عنوان "موقعیت بشر: چشم اندازی زنانه" نوشته والری سیوینگ آغاز شد^۴ توسط متألهان و نامدارانی چون مری دیلی، لتی راسل، رزماری رادفورد روتر، ربکا چاپ و الیزابت جانسون به رشد و بالندگی بیشتر رسید، و امروز عنصر مهمی در تفکر مسیحی به حساب می‌آید. آنچه می‌توان با همه گسترده‌گی رویکردها در الهیات فمینیستی به عنوان موضوعات مشترک در بین متألهان و مشاهیر آن دید از این قرار است: تاکید بر جنبه تجسد و حلول به جای تعالی و تجرد خدا [یعنی تاکید بر تشبیه به جای تنزیه]، تاکید بر ربط به جای جوهر، تاکید بر تغییر به جای ثبات، آزادی بخشی به جای رستگاری، و محیط‌شناسی به جای معادشناسی (همان: ۱۸۴) است. مری دیلی (اکتبر ۱۹۲۸-ژانویه ۲۰۱۰) فیلسوف و متاله آمریکایی در صدر مشاهیر الهیات فمینیستی و در واقع به عنوان مادر این رویکرد الهیاتی شهرت دارد. در بیان اهمیت وی، کافی است که عنوان شود "دیلی، دومین اسمی است که به تناوب در دیکشنری الهیات فمینیستی بعد از نام عیسی ذکر شده است."^۵ از زندگی خصوصی مری دیلی اطلاعات چندانی در دسترس نیست؛ وی در خانواده‌ای کاتولیک در نیویورک متولد شد و پرورش یافت. به دلیل زن بودنش نتوانست مطالعات تخصصی در رشته‌های مورد علاقه‌اش یعنی فلسفه و الهیات را در آمریکا پی گیرد بنابراین برای تکمیل تحصیلات خود راهی فرایبورگ سوئیس شد. رد و انکارهایی که دیلی چه در تحصیل و چه در تلاش برای استادی دائمی کالج بوستون تجربه کرد به همراه مطالعات وی در اندیشه‌های آکوئیناس و نومدرسیان، اگزستانسیالیسم دوبوار، متألهان قرن بیستم به خصوص الهیات هستی‌شناسانه تیلیش، و سفر وی به رم طی شورای دوم واتیکان همه و همه در بسط و تحول عقلی و معنوی و حتی سبک و محتوای آثار وی تاثیر عمیقی به جا گذاشت. با تمام سختی‌ها، وی موفق به اخذ سه مدرک دکترای در زمینه ادیان، الهیات کتاب مقدس و فلسفه شد؛ و همچنین مدرک کارشناسی و کارشناسی ارشدی را در زمینه زبان و ادبیات انگلیسی دریافت کرد. از آثار وی می‌توان به کلیسا و جنس دوم (The Church and Second Sex) به سال ۱۹۶۸، زن/زیست بوم‌شناسی (Gyn/Ecology: The Metaethic of Radical Feminism) به سال ۱۹۸۷، شهوت ناب (Pure Lust: Elemental Feminist Philosophy) به سال ۱۹۸۴، اولین بافت شبکه‌ای ویکتوری بین کهکشانی جدید انگلیسی (Websters' First New intergalactic Wickedary of English) به سال ۱۹۸۷، جوهر-تحقق آینه‌کهن (Quintessence-Realizing) به سال ۱۹۹۸ اشاره کرد.

اما کتاب فراتر از خدای پدر: به سوی فلسفه آزادی زنان *Beyond God the Father Toward a Philosophy of Women's Liberation* که در سال ۱۹۷۳ نوشت مهم‌ترین اثر الهیاتی او شناخته می‌شود.

همانطور که دیلی در مقدمه کتاب فراتر از خدای پدر: به سوی آزادی زنان عنوان می‌کند این کتاب تلاشی برای خلق "الهیات جدید" دقیقاً به معنای زیر سؤال بردن پیش‌فرض‌های اساسی و غیرقابل تردید دین در بسترهای جدیدی از تجربه و آگاهی زنان، و خلق "فلسفه جدید" به معنای بررسی امکانات بالقوه در انقلاب زنان برای تغییر آگاهی بشری و صورت‌های بیرونی آن یعنی بوجود آوردن انسان‌های شایسته می‌باشد. بنابراین هدف کتاب خلق الهیات و فلسفه جدیدی است که از تجربه نیمی از انسان‌ها، یعنی زنان سخن می‌گوید که همواره به خاطر دیدگاه‌های جنسیت‌نگر غالب، در هیچ یک از دو حوزه نماینده‌ای ندارند. دیلی در این کتاب پس از نشان دادن و نقد جنسیت‌نگری در زبان و ساختارهای مردسالارانه مسیحیت و مؤلفه‌های اساسی آن همچون خدای پدر، گناه اولیه، مسیح‌شناسی، کلیساشناسی و رستگاری سعی دارد این مؤلفه‌ها را از بستر مردسالارانه خود جدا کند و تعاریف نویی، براساس تجربه آگاهانه زنان با خدایی فراتر از خدای مسیحیت ارائه کند. دیلی در این کتاب، از روش آزادسازی و غلبه بر بت‌پرستی روش (Methodolatry) استفاده می‌کند. در توضیح روش آزادسازی، به آزادی زبان از زمینه مردسالارانه آن، در حقیقت به "اخته کردن" زبان از نظام ارزشی قضیب‌محور مردان و ایجاد زمینه‌ای براساس افزایش آگاهی زنان از خودشان و موقعیت‌شان برای خلق معانی جدید اشاره می‌کند. در واقع، اخته کردن زبان از بسترهای مردسالارانه خود، برای او برابر با نوعی "دفع شر" (Exorcism) است. وی توضیح می‌دهد که این دفع شر از زبان مردسالارانه، از طریق رد هویت‌های کاذب که نظام‌های مردسالار آنها را به زنان تحمیل می‌کنند، و همین‌طور جدایی از گذشته و تحقق بخشیدن به چیزی واقعاً جدید، رخ می‌دهد. در حقیقت وی سعی دارد واژگان را از بستر و زمینه معنایی قدیمی آنها رها سازد و در بستر آگاهی رو به افزایش زنان دوباره معنا بخشد. استعاره اصلی وی برای این دوباره معنابخشی به کلمات در بستر تجربه جدید زنان، "نامیدن" (naming) است. وی اشاره می‌کند که زنان توانایی "نامیدن" را داشته‌اند اما در طول غلبه مردسالاری و با توجه به مکانیسم‌های مختلف، از جمله ایجاد ترس و وحشت و تبلیغات رسانه‌ای این توانایی از آنها به سرقت رفته و به فراموشی سپرده شده است. برای دیلی بازتوانی این قدرت "نامیدن" مستلزم

افزایش آگاهی زنان و پیوند اصیل آنها در "خواهری" است. وی اذعان دارد که لزوماً زبان جدید، مجموعه کلمات کاملاً متفاوت از معنای بنیادی آنها نیست، بلکه این کلمات در یک بافت معنایی جدید کیفی، از تجربه جدیدی پدید می‌آیند که زنان با گوش سپردن به خود و یکدیگر آنها را درک می‌کنند و بسط می‌دهند. برای مثال وی مخاطب خود را به روش‌های مختلف، از جمله بزرگ‌نویسی (capalize) یا جدانویسی متوجه‌بستر مردسالارانه آن کلمات، و یا معنای جدید آنها می‌سازد؛ البته این واژگان و برگردان آنها به فارسی با توجه به محدودیت‌های خاص آن، مترجم، پژوهشگر و حتی خواننده را به چالش بزرگی می‌خواند. روش دیگر او که بی‌ارتباط با روش آزادسازی نیست غلبه بر بت‌پرستی روش است. دیلی توضیح می‌دهد که اندیشه تابع استبداد ناپیدای روش است. این استبداد به دلیل داشتن صورت‌ها و قالب‌های از پیش تعیین شده توسط قدرت‌های حاکم سیاسی، فرهنگی و اجتماعی مانع از طرح پرسش‌ها و ایده‌های جدید می‌شود. در واقع، هر پرسشی خارج از این قالب‌ها همچون "غیرداده" (nondata) شناخته و از بین برده می‌شود. دیلی با این توضیح، روش خود را در این کتاب، پرسش از ناپرسیدنی‌ها و در واقع گزارش و تحلیل ناداده‌ها در دین معرفی می‌کند. او این کتاب را تمرینی در روش‌گشی (methodicide) و شکلی از خداگشی (deicide) می‌نامد.

در حقیقت، همانطور که دیلی در بازنگری مقدمه اصلی نشان می‌دهد، سعی دارد با تحلیل و شناسایی مردسالاری و قضیب‌محوری در دو سطح "پیش‌زمینه" (foreground) و "پس‌زمینه" (Background)، یعنی سطح وضعیت تملک مردسالارانه و قلمرو واقعیت نامعقول خود زنان، درهای بصیرتی را برای انسان (با تاکید بر زنان) رو به خوشبختی باز کند. با توجه به اینکه خوشبختی برای او "صرفاً احساسی گذرا نیست و در واقع زندگی کنشگری، و پدیدار شدن توانمندی معنوی، عقلانی، حسی، جسمی و عاطفی است".

۳. کاست جنسی

دیلی با تاکید بر وجود کاست جنسی (sexual caste) در سراسر جهان عنوان می‌کند که این پدیده از عربستان تا سوئد یکسان است. وی توضیح می‌دهد که با حمل جنسیت به انسان‌ها از آغاز تولد، و در واقع با ایجاد شکاف و دوگانگی بین آنها، انسان‌ها به دو کاست جنسیتی تقسیم می‌شوند که طبق آن، دسترسی نابرابری به کالاها، خدمات، اعتبار و رفاه جسمی و

روحي پيدا مي‌کند. در اين نظام کاستي، زنان فرودست و مردان همواره فرادست و برتر بوده‌اند.

دليلي با صراحت عنوان مي‌کند که اين نظام کاستي بدون پذيرش و توافق جنس فرودست نمي‌تواند تداوم يابد، در نتيجه سيستم‌ها و سازوکارهاي وجود دارد تا اين فرودستي را براي کاست پائين-زنان- نهادينه و شرطي کند. او از الهيات، سياست، اخلاق، روان‌پزشکي و روان‌شناسي به عنوان سازوکارهاي ياد مي‌کند که نه تنها نظام‌ها و ساختارهاي مردسالارانه را توليد و حمايت مي‌کنند بلکه در پيوندی دوری، اين نظام‌ها موجب تداوم و تقويت اين سازوکارهاي سرکوب‌گر مي‌شوند. براي مثال، او با طرح استدلال‌هاي یک‌بُعدی اخلاق‌گرايان در مورد سقط جنين اعلام مي‌کند که آنها حقيقت زنان و تجربه آنها را نادیده مي‌گیرند و از شرايط مردسالاری حمايت مي‌کنند و به آنها استمرار مي‌بخشند؛ يا در زمينه روان‌شناسي و روان‌پزشکي عنوان مي‌کند که آنها با توجه به زبان و قواعد خاص خودشان به طور نمونه با "بیمار"، "روان‌رنجور" و يا "نازنانه" خواندن زنان موجب ارعاب و سرکوب آنها مي‌شوند؛ و در مورد نظام‌هاي ديني نيز عنوان مي‌کند که اين نظام‌ها با دادن هويت‌هاي کاذب به مردان و زنان، توسط زبان، الگوها و نمادهای خود، با "طبيعي" و يا "بر طبق تدبير الهي" نامیدن آنها، کاست جنسي را تقويت مي‌کنند.

دليلي با اشاره به راه تحقير (trivialization)، راه جزءنگري (particularization)، راه روحاني نگري (spirtualization) و راه کلي‌نگري (universalization) اعلام مي‌کند که همواره راه‌ها و تدابييري براي پنهان کردن و نادیده گرفتن کاست جنسي وجود دارد. در توضيح راه تحقير نشان مي‌دهد که با نادیده گرفتن ارتباط بين تبعيض جنسي، تجاوز به سياهان و تجاوز به زمين و آب همه آنها را جدی‌تر و مهم‌تر از کاست جنسي و تبعيض آن مي‌بينند؛ اينجا دليلي به تبعيت از گرايش فمينيسم راديکال خود صراحتاً اعلام مي‌کند که ريشه همه تبعيض‌ها و تجاوزها در تبعيض جنسي است؛ در روش جزءنگري توضيح مي‌دهد که با اختصاص تبعيض جنسي به کاتولیک‌ها آن را طوري عنوان مي‌کنند که گویا در هيچ جاي ديگري، جز در ميان کاتولیک‌ها وجود ندارد؛ در راه روحاني نگري نيز وي توضيح مي‌دهد که با امتناع از ديدن واقعيت‌هاي ظالمانه عيني عليه زنان و براي آرامش دادن به آنها سخنانی را مبني بر برابري و تساوي در دين نقل مي‌کنند، مثل بيان و تکرار گفته کساني چون پولس که مي‌گويد "در مسيح نه مرد و نه زن وجود دارد!" و در راه کلي‌نگري نيز مي‌گويد که

کاست جنسی با به‌کارگرفتن کلماتی که در ظاهر درست به نظر می‌رسند اما کاربرد آنها در این مسئله اشتباه است، مثل اینکه "آیا مسئله واقعی آزادی بشر نیست" پنهان و نادیده گرفته می‌شوند.

۴. تلقی جنسیت در متون مقدس و منابع مسیحی

وی با ارائه نمونه‌هایی از عهد قدیم و جدید، به طور مثال آنجا که در ده فرمان، همسر مرد را در ردیف مایملک او در کنار اقلامی چون گاو و خر او آورده (سفر خروج ۲۰:۱۷؛ سفر تثبیه ۵:۲۱) یا با آوردن مثال‌های دیگری از اندیشه آباء کلیسا همچون ترتولیان که زنان را دروازه شیطان می‌داند یا آگوستین که باور داشت زنان به صورت خدا ساخته نشده‌اند یا آکوئیناس که زنان را مردان ناقص می‌داند، یا لوتر که معتقد بود خدا مردان را ارباب همه موجودات خلق کرد اما زنان آن را ضایع کردند، و همچنین با آوردن نمونه‌هایی از اندیشه‌های متألهان جدیدی چون بارت که زنان را از نظر هستی‌شناختی زیر دست مردان قلمداد می‌کند، و یا بونهوفر که اصرار دارد زنان باید تابع همسرانشان باشند، نشان می‌دهد که تحت نظام‌های الهیاتی مردسالار، نیمی از بشریت به سکوت و فرودستی محکوم شده‌اند و در حقیقت این نظام‌های الهیاتی با ساختارهای مردسالارانه خود مانعی برای تحقق یافتن انسانیت کامل در این سیاره بودند. بنابراین، برای تحقق انسانیت کامل در این سیاره دیلی تاکید دارد که باید این نظام‌ها تغییر کنند و به شرایط دوسالاری (diarchal) جدیدی برسند؛ این شرایط جدید در گرو آگاهی و آزادی جنس تا به حال فرودست-زنان-است.

البته، به نظر می‌رسد می‌توان ریشه این دوگانه‌انگاری و فرودستی زنان در جهان‌بینی‌های الهیاتی را در جهان‌بینی یونان باستان دید که میراث آن به دوران مسیحیت منتقل و بسط و گسترش یافته و به دوره‌های بعد، حتی نزد متألهان معاصر نیز رسیده است.

دیلی برای تحلیل دقیق‌تر و توضیح چگونگی تقویت نقش‌های جنسی در دین و ساختارهای آن به سراغ بنیادی‌ترین مفهوم در دین، یعنی خدا می‌رود. او می‌گوید: "تصویر کتاب مقدس و رایج از خدا به مثابه پدری بزرگ در آسمان، که بر طبق اراده اسرارآمیز و علی‌الظاهر دلخواهانه‌اش پاداش و کیفر می‌دهد بر تخیل میلیون‌ها انسان طی هزاران سال استیلا داشته است". او به زبان و نماد مردانه این خدا اشاره می‌کند و در جمله مشهورش می‌گوید: "اگر خدا مرد است، مرد نیز خداست". یعنی اگر خدای پدر بر طبیعت غلبه دارد پس غلبه مرد بر زن -که به دلیل باروری همواره همچون طبیعت دیده شده-

مشروع است. دلیلی به صراحت عنوان می‌کند که خدای پدر مسیحیت با نماد و الگوی مردانه باعث تقویت ساختارهای مردسالارانه می‌شود و زنان را اخته می‌کند. در واقع، اگر خدا به قول فوئرباخ بالاترین ذهنیت انسان است که از خودش انتزاع شده، دلیلی می‌گوید که خدای ادیان از تصاویر و ارزش‌ها و ذهنیت یک جامعهٔ مردسالار انتزاع شده و در ارتباطی دوری، به جامعهٔ مردسالار خدمت می‌کند. زنان در چرخهٔ این ارتباط دوری، از قدرت، نیرو، خلاقیت، توانایی ارتباط برقرار کردن و خودشکوفایی محروم می‌مانند. در نتیجه، مرگ این خدا برای رسیدن زنان به آزادی لازم است.

دلیلی تاکید دارد که زنان از یک سو در فرآیند آزادی و در جریان آگاهی و شناسایی هرچه بیشتر ساختارها، عقاید، الگوها و زبان مردسالارانه در نظام‌های الهیاتی و رد آنها، و از سوی دیگر افزایش آگاهی از نیروها و توانمندیهای درونی خودشان و تکیه بر آنها، می‌توانند ساختاری نو، در ارتباط با خدایی نو، خدایی فراتر از این نمادها و الگوها خلق کنند. او باور دارد که جنبش زنان براساس آگاهی رو به افزایش خود دست به عمل و تفکر خلاقانه و مشارکت در غلبه بر بردگی و فرودستی جنس‌شان می‌زنند و تغییر و انقلاب معنوی جدیدی را ایجاد می‌کنند. او شرح می‌دهد که منظورش از این تغییر، صرفاً تغییری انتزاعی و مفهومی نیست؛ او به اقدامات فمینیست‌های پیش از خود در تغییر نام خدا، از خدای پدر به خدای مادر اشاره می‌کند و تاکید می‌کند که این تغییر اسمی کفایت نمی‌کند و او به دنبال تغییری عمیق‌تر از تغییر در اسم خدا است، یعنی به دنبال تغییر در زنان و آگاهی آنهاست که معنویت جدیدی را باعث می‌شود.

او با انتقاد از جسمیت‌دادن به خدا در نظام‌های الهیاتی اعلام می‌کند که این نظام‌ها با ارائه تصویری از خدای متعال و دور دست که بر جهان نظارت می‌کند، برای ارتباط، در عملی متناقض سعی می‌کنند او را موجودی محدود تجسم کنند. این خدای محدود، مجسم و موجود (در برابر وجود) طی فرآیندهایی همچون موعظه، آموزش و مناسک دینی موجه و معقول نشان داده می‌شود و برای مشروعیت‌بخشی به وضع سیاسی، اقتصادی و اجتماعی موجود به کار می‌رود.

دلیلی اشاره می‌کند که خدای نظام‌های الهیاتی به سه شیوه موجب سرکوب زنان می‌شود، نخست از آنجا که فرودستی زنان را خواست "خدا" معرفی می‌کنند؛ این شیوه به روش‌های مختلف طی قرون متمادی و نزد متالهان مختلف، حتی متالهان جدید چون بارت، بونهورفر، تیاردوشاردن، نیبور و دیگران دیده می‌شود. دوم اینکه این نظام‌ها با استفاده از

نمادپردازی یک جانبه و یک‌سویه جنسی برای خدا و ارتباط با او زنان را نادیده می‌گیرند و آنان را سرکوب می‌کنند چرا که زنان بر خلاف مردان در ارتباط با خدا، خود را غریبه و بیگانه‌ای می‌بینند که باید در کمترین کار ممکن برای ارتباط با او، از خود بیگانه شوند. سوم اینکه این نظام‌های الهیاتی حتی اگر همچون الهیات هستی‌شناسانه تیلیش، مخالف با جوهرانگاری خدا باشند، اما از آنجایی که موضع صریحی در برابر واقعیت ظلم، مخصوصاً ظلم جنسی نمی‌گیرند، خودشان ظالمانه‌اند.

همچنین، او از سه خدای کاذب ارائه شده توسط نظام‌های الهیاتی یعنی "خدای تبیین" (God of explanation)، "خدای جهان دیگر" (God of otherworldliness)، و "خدای داور گناه" (God who is the Judge of the "sin") نام می‌برد که برای توجیه ظلم و بهره‌کشی از زنان استفاده می‌شود؛ وی در شرح آنها می‌گوید که "خدای تبیین"، خدای کاذبی است که نظام‌های الهیاتی برای پاسخ به بی‌عدالتی‌های متداول اجتماعی، در جهت مشروعیت‌بخشی به قدرت و امتیاز خودشان به کار می‌برند؛ "خدای جهان دیگر" خدای کاذب دیگری است که نظام‌های الهیاتی برای وعده به کسانی که امکان خودشکوفایی از آنها در این دنیا گرفته شده، همچون زنان، ارائه می‌دهند؛ و "خدای داور گناه" خدای کاذب سومی است که آگاهی‌های کاذب و احساسات گناه خود ویرانگری را در زنان ایجاد و حفظ می‌کند.

بنابراین، اولین قدم برای پیشرفت زنان که تحت این نظام‌های الهیاتی و خدایان کاذب آن هستند به قول الیزابت کندی استنتون این است که "زنان متقاعد شوند که روح بزرگ عالم به هیچ عنوان مسئول هیچ یک از این مزخرفات نیست". دلیلی تاکید دارد که زنان باید در فرآیند آگاهی و آزادی خود این نظام‌های مردسالار را شناسایی و انکار کنند و با تکیه بر نیروها و توان خودشان با خدایی فراتر از خدای مردسالار معرفی شده توسط این نظام‌ها، که نه تنها زنان را سرکوب کرده بلکه از انسان شدن کامل جلوگیری کرده است، رابطه و معنویت جدیدی را آغاز کنند.

۵. نوواژگان در ادبیات فمینیستی دیلی

آنچه برای رسیدن به آزادی در دیدگاه دیلی ضرورت دارد، شجاعت وجودی است. او توضیح می‌دهد از آنجایی که این شجاعت براساس یک مواجهه عمیق با عدم و نیستی شکل می‌گیرد، براین اساس زنان می‌توانند به خوبی حاملان این شجاعت وجودی معرفی شوند؛ او توضیح می‌دهد که زنان در فرآیند آگاهی خویش، همواره خود را در برابر

مردان همچون "دیگری" یا "نا-بودن" {در برابر "بودن"} می‌یابند، و از این رو در تلاش فعال برای بودن و هستی، می‌توانند مقابل این جهان‌بینی‌های جنسیت‌نگر بایستند و ورای امور مطلق و غایی معرفی شده توسط آنها حرکت کنند و به معنویت تازه‌ای برسند. دلیلی ادامه می‌دهد که این شجاعت وجودی نوعی امید خلاق تولید می‌کند؛ امید خلاق در برابر خدایی که "هست-ش" (Be-ing) است ظاهر می‌شود، توجه کنید که همانطور که ذکر شد دلیلی سعی دارد با بزرگ‌نویسی و جدانویسی این کلمه، آن را از بسترهای مردسالارانه خود جدا سازد و معنای جدیدی بر آن حمل کند.

"هست-ش" دیگر خدای شیء‌شده و متعالی‌ای نیست که بتوان با چرب‌زبانی و امیدی منفعلانه به صورت فردی به او نزدیک شد. او قدرت و نیروی وجود است که همه موجودات در آن مشارکت دارند و در ارتباطی دوسویه به آنها تعالی می‌بخشد و از آنها تعالی می‌جوید. او یک فعل است و پویاترین فعل‌هاست؛ چرا که مفعولی ندارد تا پویایی‌اش را محدود کند. "هست-ن" (be-ing) ها، که دیگر موجودات متناهی و محدود در برابر قدرت مطلق او نیستند، فعل‌هایی می‌شوند که در آن واقعیت‌نهایی مشارکت فعال دارند، و براساس امیدی جمعی و مشارکتی که لازمه آن داشتن ارتباطی فعال و عمیق و متقابل با دیگر موجودات، انسان و غیر انسان است، دست به عمل و فعالیت می‌زنند و به افرادی تبدیل می‌شوند که می‌توانند باشند.

در حقیقت دلیلی می‌گوید این جنبش زنان است که در فرآیند آگاهی و آزادی و پیوند "خواهری" میان خود می‌توانند با انکار "دیگری بودن" و با تاکید بر هستی خود، بدون اینکه از افراد "دیگری" بسازند، در ساختاری مشارکتی و تعاملی با دیگر موجودات زمینه‌های "هست-ن" خود را به صورت فعال‌تر در "هست-ش" فراهم آورند. وی در توضیح "خواهری" اشاره می‌کند خواهری پیوند میان افرادی است که مورد ظلم واقع شده‌اند و این پیوند حاکی از شورشی آگاهانه برای آزادی و پایان دادن به همه دوگانگی‌هاست. او باور دارد که بازتاب آگاهی در پیوند خواهری و در ساختاری تعاملی با دیگر موجودات (برخلاف ساختار سلطه‌گرانه) زبان جدیدی را ایجاد می‌کند که با استفاده از آن می‌توان خدا را از نو خواند و "نام گذارد".

دلیلی در بستر این تجربه آگاهانه زنان از سه روش خداشناسی جدید یعنی از روش نوسلبی (Neo-negative)، نوایجابی (Neo-affirmative) و بلندمرتبه‌گی جدیدی (New way of eminence) سخن می‌گوید که برخاسته از خواندن و نامیدن خدا توسط زنان آگاه و

تجربیات آزادی خواهانه آنهاست. در واقع این سه روش باز تعبیری از سه روش خداشناسی سنتی یعنی روش سلبی، ایجابی و بلندمرتبه‌گی است که در بستر جدیدی از تجربه زنان معنا می‌یابد. دیلی در روش نوسلبی توضیح می‌دهد که جنبش زنان در نظام‌های الهیاتی مردسالار هرچه بیشتر مردمحوری خدا و زبان و الگوها و ساختارهای آن را کشف و در انتخابی فعال آن را رد و طرد می‌کنند. با این توضیح روش نوسلبی برخاسته از آگاهی و تجربه آزادی زنان است؛ در روش نوایجابی شرح می‌دهد که زنان بر مبنای همان شجاعت وجودی، شجاعتی که از مواجهه با نیستی و غلبه بر آن حاصل شده، تصویری در، و به سوی چیزی که در آن مشارکت دارند، هست-ش، خلق و ایجاد می‌کند؛ و در راه بلندمرتبه‌گی جدید با الهام از نظریه من-تو بوبر، نسبتی جدید از رابطه با هست-ش، که دیگر امری متعال و جسمیت داده شده نیست، خلق می‌کند.

اصطلاح دیگری که دیلی از آن استفاده می‌کند در "مرز" بودن است. او توضیح می‌دهد که در "مرز" بودن شیوه‌ای از بودن در، و خارج از نظام‌های مردسالار است چرا که می‌داند به یکباره نمی‌توان از نظام مردسالاری جدا شد و نظام دیگری بنا نهاد؛ از این رو به زعم او زنان به این طریق یعنی با بودن در مرزهای نهادهای مردسالار و با آگاهی یکپارچه از نیرو و توانایی خودشان و گسترش آن به یکدیگر در پیوند خواهی می‌توانند این مرزها را تغییر دهند و خود را به زمان و مکان جدیدی سوق دهند.

۶. هیبوط

مفهوم بعدی در تحلیل دیلی از جنسیت‌نگری دینی، داستان "هبوط" است. به نظر او داستان "هبوط" حاصل تلاش انسانها برای مواجهه با سردرگمی و حیرتی که در زندگی پوچ و تراژیک خود تجربه می‌کنند، که متأسفانه در جامعه مردسالار صرفاً مردانه قلمداد شده است. او توضیح می‌دهد که در داستان "هبوط" این زنان هستند که مسبب "گناه اولیه" و در نتیجه هبوط به زمین روایت می‌شوند. او ادامه می‌دهد که اگرچه روایت طبیعت شیرینانه زنان و اولویت آنان در "گناه اولیه" و "هبوط" امروز زیاد مهم به نظر نمی‌رسد اما آنچه در روح و ذهن انسان تا به حال تاثیر گذاشته که توانسته در حقیقت الگوهای مخرب ساختارهای مردسالارانه را تقویت کند.

وی اعلام می‌کند که نسبت دادن "گناه اولیه" به زنان در روایت "هبوط" یک دروغ ازلی و مردسالارانه بوده که وسیله سرکوب زنان شده است. دیلی شرح می‌دهد که در

حقیقت جامعه مردسالار با ارائه این روایت دروغین و با تصویری یک سویه و منحرف از زنان باعث ایجاد و تقویت کاست جنسی به عنوان "دیگری" شده است؛ او توضیح می‌دهد که جامعه مردسالار برای داشتن ابژه محکومیت نیاز مفرطی به زنان دارد، که "سپر ازلی" مردان شوند تا بتوانند "گناه اولیه" را به آنها فرافکنی کنند تا در نتیجه درباره خودشان همچون انسان‌های "خوب" قضاوت کنند. دلیلی نشان می‌دهد که مسیحیت با قرار دادن زنان در گروه "حوا"ی گناهکار، البته به جز نمونه تقلیدناپذیر مریم (مادرباکره) و زنانی که به خاطر تبعیت و فرمان‌برداری از قوانین مردسالاری "خوب" نامیده می‌شوند، و نهادینه کردن آن در زنان در واقع هویتی کاذب به آنها بخشیده و آنها را سرکوب کرده تا از نیرو و قدرتشان به نفع خودشان استفاده کند. دلیلی با آوردن مثال‌هایی از ساحره‌سوزی، وحشت از قابله و لوبوتومی (جراحی افراطی که در نیمه اول قرن بیستم بر روی مغز انسان (در اکثر موارد زنان) بود که با ایجاد برش و آسیبی عمده بر روی بخشی از مغز موجب بی‌تفاوتی حسی، شناختی و عاطفی نسبت به جهان می‌شد) و نظریات روان‌شناسی نشان می‌دهد که به دلیل ترس از قدرت زنان همواره طی فرآیندهای گوناگونی سعی شده که قدرت و خلاقیت فعال از آنها گرفته شود و صرفاً به رحم‌هایی برای تولید مثل تبدیل شوند.

او به اثرات مخرب نهادینه کردن انتساب اولویت در "گناه اولیه" در زنان اشاره می‌کند و می‌گوید این امر باعث فلج کامل زنان و گرفتن قدرت از آنها شده است. همچنین، از دیگر اثرات مخرب این انتساب به زنان، ایجاد خودتفتری درونی برای آنها، فروتنی کاذب، خودکوچک‌شماری، ضدفینیسیم زنانه و وابستگی عاطفی به مردان را نام می‌برد. علاوه بر این، او اشاره می‌کند که زنان مانند هر گروه ستم‌دیده دیگری از آگاهی مشتت رنج می‌برند، چرا که علی‌رغم اینکه می‌دانند و می‌خواهند سخن بگویند و به نیروهای اصیل خودشان تحقق بخشند غرق در نقش‌هایی می‌شوند که خوشایند مردان و ساخته آنهاست. بنابراین دلیلی با بازمعنابخشی به داستان "هبوط" نشان می‌دهد که در حقیقت "هبوط" حرکت آگاهانه جنس زنان در ورای "خوبی" و "گناهکار"ی تعریف‌شده مردسالارانه است. به عبارت دیگر، آگاه شدن زنان از این روایت، نامگذاری دروغین آن، و همچنین فرافکنی غلط مردسالاری از آن باعث حرکت و بیرون کشیدن خودمان از نقش "دیگری" در این روایت می‌شود؛ این یعنی سقوط به آزادی و ترک مردسالاری. در واقع او توضیح می‌دهد که "گناه اولیه" همان رویکرد مردسالارانه‌ای است که باعث فلج کامل زنان، از خودمتفتری آنها، وابستگی شان به مردان و خودکوچک‌شماری شان می‌شود، که مانعی

برای انسان کامل شدن است. البته این بار نیز دیلی تاکید دارد که عمل رهایی‌بخش عملی جمعی است و زنان در پیوند داشتن یعنی همان "خواهری" می‌توانند صدای یکدیگر را بشنوند و جهان متقابلی برای معنای واقعیت غالب خلق کنند.

۷. جمع بندی

الهیات فمینیستی که دیلی در کتاب *فراتر از خدای پدر: به سوی آزادی زنان* بنیان می‌گذارد همانطور که خودش عنوان می‌کند خلق فلسفه و الهیات جدیدی است که براساس تجربه متفاوت زنان از ایمان به خداست. آنچه دیلی سعی در نشان دادن آن دارد جنسیت‌نگری در مفاهیم، الگوها و زبان مسیحیت است. او تاکید می‌کند که این جنسیت‌نگری در مفاهیم الهیاتی نه تنها بودن و تجربه زنان را نادیده می‌گیرد و موجب سرکوب زنان شده بلکه مانعی برای انسان کامل شدن در این سیاره شده است. اگرچه دیلی براساس این کتاب معتقد است که مرگ این خدای مردسالار و مفاهیم و الگوهای این نظام الهیاتی در خلال آگاهی و آزادی زنان معنویت جدید و انسانی نو را بوجود می‌آورد اما در فرآیند کتاب ما شاهد معنابخشی دوباره به مفاهیم الهیاتی هستیم؛ این مفاهیم به واقع نمی‌میرند بلکه در بستری جدید از تجربه زنان، دوباره "نام‌گذاری" می‌شوند اگرچه که خودش به صراحت می‌گوید که "دلیلی برای این فرض که اصطلاح "خدا" همیشه لازم خواهد بود، وجود ندارد" اما گویی این بستر جدید و خواندن نو خدا، با زبان جدیدی خلوص بیشتری به او می‌دهد. این بستر جدید تجربه زنان و "نامیدن" نو، از سر "آگاهی" و انتقال این آگاهی و تجربه جدید به یکدیگر در پیوند "خواهری" براساس "تعامل" با دیگر مخلوقات چهار رکن اساسی برای اوست. براساس این چهار اصل، بازآفرینی‌های جدیدی از مفاهیم مختلف الهیات و اخلاق شکل می‌گیرد. اما می‌توان از دیلی پرسید که دقیقاً این آگاهی چگونه فرآیندی است؟ زنان چگونه می‌توانند این آگاهی را در خود بالا ببرند؟ علاوه بر این آیا صرف دانستن و آگاهی زنان از مردسالاری در زمینه‌های مختلف، آنگونه که او توضیح می‌دهد، و به اشتراک گذاشتن برای یکدیگر موجب تغییر و انقلابی در آنها و در جامعه می‌شود؟ آیا هر زنی که با "نیستی" مواجه شده و آن را تجربه کرده و حتی آگاه شده "شجاعت وجودی" می‌یابد تا در برابر این "نیستی" و "دیگری بودن" در جامعه مردسالار "طغیان" کند؟ به عبارت دیگر آیا آگاهی ما را به عمل وامی‌دارد؟ به رغم تمام این پرسش‌ها و دیگر مسائلی که بعد از خواندن این کتاب به سراغ خواننده می‌آید به نظر

می‌رسد این کتاب گام بزرگی به سوی معنویت جدیدی است که می‌تواند کل هستی این سیاره را که از پس مردسالاری و یک‌جانبه بودن رو به افول رفته و می‌رود نجات دهد.

پی‌نوشت‌ها

^۱ Beyond God the Father: Toward a Philosophy of Women's Liberation

^۲ بنگرید به: پازوکی، شهرام (۱۳۷۴) "مقدمه‌ای در باب الهیات"، فصلنامه ارغنون، ش ۵ و ۶.

^۳ برای مطالعه بیشتر بنگرید به مقاله: ربکا اس. چاپ در "متالهان جدید"، ویراسته دیوید فورد، ترجمه فارسی زیر نظر بهزاد سالکی، انتشارات سمت، در دست چاپ.

^۴ بنگرید به: فمینیسم و دانشهای فمینیستی، ترجمه، تحلیل و نقد مجموعه مقالات راتلج، ترجمه بهروز جندقی و عباس یزدانی، انتشارات دفتر مطالعات و تحقیقات زنان، ص ۱۸۳ تا ۱۹۲.

^۵ بنگرید به: Hauke, M. 1995 God or Goddess? Feminist Theology: what is it? Where does it lead? San Francisco, Ignatius Press.

^۶ بنگرید به: عقل مذکر: مردانگی و زنانگی در فلسفه غرب، نوشته ژنوید لویید؛ ترجمه محبوبه مهاجر. -تهران: نشر نی، ۱۳۸۱.

کتابنامه

- آرمسترانگ، کارل. ۱۳۸۵. تاریخ خدا باوری، ۴۰۰۰ سال جستجوی یهودیت، مسیحیت و اسلام. ترجمه بهالدین خرمشاهی، بهزاد سالکی. تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- براون، کالین. ۱۳۹۲. فلسفه و ایمان مسیحی. ترجمه طاطه‌وس میکائیلیان. تهران، نشر علمی و فرهنگی.
- تانگ، رزماری. ۱۳۸۷. نقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه‌های فمینیستی. ترجمه منیژه نجم عراقی. تهران، نشر نی.
- بهروز جندقی و عباس یزدانی. ۱۳۸۲. فمینیسم و دانش‌های فمینیستی ترجمه و تحلیل و نقد مجموعه مقالات راتلج. قم: دفتر مطالعات و تحقیقات زنان.
- گرنز، استنلی، و راجر اولسن. ۱۳۸۹. الهیات مسیحی در قرن بیستم خدا و جهان در عصر گذار. ترجمه روبرت آسریان و میشل آقامالیان. تهران: نشر ماهی.
- لگیت، مارلین. ۱۳۹۱. زنان در روزگارشان تاریخ فمینیسم در غرب. ترجمه نیلوفر مهدیان؛ ویراستار منیژه نجم عراقی. تهران، نشر نی.
- مبلغ، زهرا. ۱۳۹۱. ایمان به مثابه عقل رهیافتی معرفت‌شناسانه به الهیات فمینیستی. تهران: نشر علم.
- مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۱. از جنبش تا نظریه اجتماعی تاریخ دو قرن فمینیسم. تهران: نشر و پژوهش شیرازه.

- Clark, Elizabeth and Herbert Richardson. 1938. Women and Religion. New York, Harper and Row.
- Daly, Mary. 1987. Webster's First New Intergalactic Wickedary of the English Language. Boston: Beacon Press.
- Hauk, M. 1995. God or Goddess? Feminist Theology: What is it? Where does it lead? San Francisco: Ignatius Press.
- Jasper, Alison. 2001. Feminism and Religion. New York: Routledge.
- Mills, Sara. 2000. "Language", Routledge International Encyclopedia of Woman. Routledge: New York.
- Porterfield, Amanda. 2002. Religious History. Blackwell.
- Strahm, Doris. 2000. "Christianity: Feminist Christology", Routledge International Encyclopedia of Woman. Routledge: New York.
- Villanueva, Gardner, Catherin. 2006. Historical Dictionary of Feminist Philosophy. The Scarecrow Press.
- Wood, Johanna Martina. 2013. Patriarchy, Feminism and Mary Daly: A Systematic –Theological Enquiry into Daly's Engagement with Gender Issues In Christian Theology. University of South Africa.
- Zimmerman, Bonnie. 2000. "Lesbian Studies", Routledge International Encyclopedia of Woman. Routledge: New York.